

# بازتاب مسائل اجتماعی در ادبیات کهن پارسی

■ دکتر طلعت کاویان پور



ادب پارسی با تاریخی هزار ساله برای تحقیق در زمینه‌های گوناگون از جمله، زبان‌شناسی، فلسفه، تاریخ، جامعه‌شناسی و اقتصاد، سند بسیار ارزشمندی به شمار می‌رود. از این رو، با مطالعه و بررسی این بهینه وسیع و عمیق می‌توان با مسایل اجتماعی مردم ایران نیز در طول تاریخ آشنا شد.

در این نوشتار برخی از مسایل اجتماعی در نظام استبدادی از دیدگاه جمعی از شاعران و نویسندگان قدیم ایران - از قرن چهارم تا پایان قرن هشتم هجری - مورد بررسی قرار می‌گیرد.

■ مفاهیمی که شاعران و نویسندگان سده‌های مورد بحث با بن مایه‌های اجتماعی در آثار خویش به کار برده‌اند، متناسب با اوضاع حکومت وقت بوده است. گروهی از آنان، بی‌آن که راه حلی برای رفع تبعیض و ستم‌های روزگار خویش ارائه کنند، به اصول و نظام ظالمانه اقتصادی - اجتماعی عصر خود اعتراض کرده‌اند.

«فردوسی»، شاعر بزرگ ایران در شاهنامه، در پایان «بندنامه انوشیروان» اصول غلط و ناعادلانه اقتصادی - اجتماعی عهد ساسانی را چنین بیان می‌کند:

«یکی مرد بینی که با دستگاه

رسیده کلاهش به ابر سیاه

که او دست چپ را نداند ز راست

زبخشش فزونی نداند زکاست

یک از گردش آسمان بلند

ستاره بگوید که چونست چند

فلک رهنمونش به سختی بود

همه بهر او شوربختی بود»

و اضافه می‌کند:

«چنین بود تا بود و این تازه نیست

گزارف زمانه به اندازه نیست

یکی را برآرد به چرخ بلند

یکی را کند زار و خوار نژد

نه پیوند با آن، نه با اینش کین

که دانست راز جهان آفرین»<sup>(۱)</sup>

وی از عدم تأمین اقتصادی و اجتماعی در عهد

خود چنین شکایت می‌کند:

«الا ای برآورده چرخ بلند

چه داری به پیری مرا مستمند

جو بودم جوان، برترم داشتی

به پیری مرا خوار بگذاشتی

مرا کاش هرگز نهروردیا

جو پرورده بودی نیاز ردیا

به جای عنانم، عصا داد سال

پراکنده شد مال و برگشت حال

دو گوش و دو پای من آهو گرفت

تهی دستی و سال نیرو گرفت.»<sup>(۲)</sup>

«ابوطیب مصعبی» شاعر دوره سامانی نیز از وضع

آشفته اقتصادی دوران خود شکایت دارد:

«چرا زیرکانند بس تنگ روزی

چرا ابلهان راست بس بی‌نیازی

چرا عمر طاووس و درآج کوتاه

چرا مار و کرکس زید در درازی»<sup>(۳)</sup>

■ در آثار منظوم و مثنوی ادب فارسی،

فریاد اعتراض علیه بی‌عدالتی‌های اجتماعی را از پس دیوار قرون می‌شنویم.

■ سیف فرغانی، شاعر بزرگ قرن هفتم هجری

در قصیده‌ای، طبقات اجتماعی عصر خود را از شاه تادرویش، مورد سؤال قرار داده و معایب و مفاسدشان را بازگو کرده است.

■ خواجه نظام‌الملک

برای استقرار عدالت در مملکت، به وظایف همه مأموران حکومت توجه دارد و در هر باب نظر خود را بیان می‌کند.

بی عدالتیهای اجتماعی و اختلاف طبقاتی سخنی تازه نیست، بلکه ریشه در گذشته‌های بس دور تاریخ خونبار این سرزمین دارد. در آثار منظوم و منثور ادب فارسی، فریاد این اعتراض را از پس دیوار قرون می‌شنویم. «عجمدی» شاعر دربار محمود غزنوی از جفای روزگار نسبت به «اهل هنر» شکوه کرده و می‌گوید:

«فغان زدست ستمهای گنبد دوار

فغان زسلفی و علوی و ثابت و سیار  
جفای چرخ بسی دیده‌اند اهل هنر  
از آن به هرزه شکایت نمی‌کنند احرار»<sup>(۴)</sup>  
«محمدچریطبری» مورخ عصر سامانی، از خواری و مذلت مستمندان رنج می‌برد و با اختلاف طبقاتی مخالف است و می‌نویسد:

«دوصفت است که هرگز نمی‌بندم - کفران نعمت  
در توانگران و خواری و مذلت در مستمندان»

این اختلاف عظیم طبقاتی نه تنها بی عدالتیهای اجتماعی را به دنبال داشت، بلکه فخر و مباهات و کبر طبقات حاکمه را نیز نسبت به طبقات محروم اجتماع به وجود آورده بود. برخی از شاعران و نویسندگان سخنور ما در آثار خویش این مساله را به باد انتقاد گرفته‌اند.

«ناصرخسرو» شاعر توانای قرن پنجم هجری فخر و نازش به آباء و اجداد را مردود می‌شمارد و می‌گوید:  
«تن پاک فرزند آزادگانم  
نگفتم که شاپور بن اردشیر»  
یا:

«فرزند هنرهای خویشتن شو

تا همچو توکس را پدر نباشد  
وانگه که هنریافتی، بشاید

گرجز هنرت خود پدر نباشد»<sup>(۵)</sup>  
«فرخی سیستانی»، هر چند شاعری درباری است، اما گویا گاهی از این وضعیت خشمگین شده و عکس العمل نشان می‌دهد است:

«بسا کسا کاندر گهر و اندر هنر دعوی کند

همچون خرد در خرد بماند چون گه برهان بود»<sup>(۶)</sup>  
(خرد، خرد و خره = لجن و گل، رگ به فرهنگ معین)  
گاهی شاعران و نویسندگان ادب فارسی، اختلاف طبقاتی و مشکلات اجتماعی را با طنزی شیرین بیان می‌کنند. «شیخ فریدالدین عطار نیشابوری»، که در ادب عرفانی پایگاهی والا دارد، در داستان «دیوانه»، اعتراض خود را نسبت به ثروت بیکران «عمید نساپور» چنین بیان می‌دارد:

«این دیوانه به نساپور می‌رفت، دشتی دید فراخ که  
در آن گاو بسیار می‌چرید، پرسید که این گاوها مال  
کیست؟ گفتند: مال عمید نساپور است.

از آنجا گذشت، صحرائی دید پر از اسب، گفت:  
این اسبها از آن کیست؟

گفتند: از آن عمید نساپور... چون به شهر آمد،  
غلامان بسیار دید. پرسید: اینها از کیست؟ گفتند:  
بندگان عمید نساپورند. درون شهر سرائی دید آراسته،  
که مردم به آنجا می‌رفتند و می‌آمدند، پرسید: این  
سرای کیست؟ گفتند: این اندازه ندانی که سرای  
عمید نساپور است؟

دیوانه دستاری کهنه بر سر داشت از سر بر گرفت و  
به آسمان پرتاب کرد که خدایا! این را هم به عمید

نساپور ده، از آنکه همه چیز را به وی داده‌ای»<sup>(۷)</sup>

به راستی طنز لطیفی را که در عمق این داستان نهفته است، چه کسی می‌تواند انکار کند؟ آنجا که بیچارگان و ستمدیدگان به سخن در می‌آیند، این اختلاف و تناقضها و تفاوتها را با ساده دلی و صداقت خاص خویش فریاد می‌کنند. فریادی مظلومانه که عرش خدا را به لرزه در می‌آورد.

«عبدالواسع جبلی» که از جمله پیشروان بزرگ تغییر سبک در اواسط قرن ششم هجری است، از گرمی بازار شیدان و کساد دانش و فضل عالمان و دگرگونی ارزشها در زمان خود «به معیار قریحت» چنین سنجیده سخن می‌گوید:

«منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا

و زهر دو نام ماند چو سیمرخ و کیمیا  
شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه  
شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا  
هر عاقلی به زاویه‌ای مانده ممتحن

هر فاضلی به دایه‌ای گشته مبتلا»<sup>(۸)</sup>  
یورش مغول و تاثیر آن در همه ابعاد زندگی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی مردم جامعه آن زمان، آنقدر عمیق است که «در هیچ دولت بر اهل هیچ ملت نشان نداده‌اند» و لوئ ان حادثه ننگین هنوز از دامن ملت ایران شسته نشده است<sup>(۹)</sup>

سخن شاعران و اهل ادب در این دوره بیش از هر دوره‌ای در خور توجه است. با آنکه بسیاری از گویندگان آن زمان در زمره مردم خانقاهی و بی‌اعتنا به عوالم مادی و تاثیرات آن درآمده بودند، باز هم عظمت واقعه و شومی نتایجش، آنان را تحت تاثیر قرار داده و حقایقی را به زبان شعر بیان داشته‌اند. آنچه در آثار این شاعران و نویسندگان می‌یابیم، انعکاس دردهای بی‌پایان مردمی است که در آن دوره زندگی می‌کردند. این بغضهای گره شده به صورت مطالبات و هزلیات در آثار «سعدی» و «عبید زاکانی» به خوبی منعکس شده است. و شاعرانی چون «خواجوی کرمانی» و «اوحدی مراغه‌ای» شاعران اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری و «سیف فرغانی»، معاصر سعدی، درباره امرای زمان و سوابق زشت «خواجگان آفاق و صدور روزگار»، که در روزگار آنها بر کار بودند، سخنان طنزآمیزی برجای نهاده و اشاراتی بلیغ در آثارشان دارند. (۱۰)

«سیف فرغانی» شاعر بزرگ قرن هفتم هجری در قصیده‌ای، طبقات اجتماعی عصر خود را از شاه تادرویش، مورد سوال قرار داده و معایب و مفاسدشان را بازگو کرده است. برای دوری از اطناب، ابیاتی از آن قصیده را می‌آوریم:

«ایاسلطان لشکر کش به شاهی چون علم سرکش  
که هرگز دوست یا دشمن ندیده کار زار تو

ایا دستورهامان و ش که نمرودی شدی سرکش  
تو فرعونی و چون قارون به مال است افتخار تو

ایا مستوفی کافی که در دیوان سلطانات  
به حل و عقد در کار است بخت کامکار تو

قلم چون زرده ماری شد به دست چون تو عقرب در  
دوات سله ماری کزو باشد دمار تو

ایا بازاری مسکین نهاده در ترازو دین  
چوستگت را سبک کردی گران زانست بار تو»<sup>(۱۱)</sup>

قصاید استوار سیف الدین فرغانی، که بیستم جنبه انتقادی دارد، درباره اوضاع اجتماعی قرن هفتم و هشتم یکی از بهترین نمونه‌های آثار ادبی به شمار می‌رود. قصیده معروف سیف الدین که خود نامش را «تاریخ فساد زمان» نامیده است، به روشنی انحطاط اجتماعی و کساد شدن بازار علم و هنر و راستی و مروت و رواج نامردمی را در آن روزگار به تصویر می‌کشد. و این «تصویر مولم» را از «بی آیندگان» برجای می‌گذارد. ابیاتی از این قصیده را، که بیانگر وضع آشفته عصر شاعر و غلبه فساد و نشانه‌های سقوط و انحطاط معنوی مردم در آن روزگار است، می‌آوریم: (۱۲)

«درعجم تا خود آن زمان چه زمان بود

کامدن من به سوی ملک جهان بود.  
بهر عمارت سعود را چه خلل شد

بهر خرابی نحوس را چه قران بود  
برسر خاکی که بایگاه من و تست

خون عزیزان به سان آب روان بود  
شعر که نقد روان معدن طبع است

بردل این ممسکان به نسبه گران بود  
بوده جهان همچو باغ به وقت بهاران

ما جو به باغ آمدیم، فصل خزان بود  
از بی آیندگان رضاضی حالی

گفتم و تاریخ آن فساد زمان بود»<sup>(۱۳)</sup>  
سیف فرغانی گذشته از انتقادهای شدید و بی‌پروا که در قصاید خویش از طبقات

اجتماعی آن روزگار به دست می‌دهد، در جای دیگر، شاعران عهد خود را از مدح امرای زمان نیز بر حذر می‌دارد و در این باره می‌گوید:

«از شنای امرانیک نگهدار زبان

گرچه رنگین سخنی نقش مکن دیواری  
مدح این قوم، دل روشن تو تیره کند

همچو از کلف و آینه را زنگاری»<sup>(۱۴)</sup>  
جمعی دیگر از شاعران و بزرگان ادب فارسی پیوسته مخاطبان خود را به اصول آزادگی و شرف در زندگی توصیه کرده و آنان را به عدالتخواهی و مبارزه با ستمکاران فراخوانده‌اند.

«سنایی» شاعر و عارف بلند پایه قرن ششم هجری انسانها را به بی‌نیازی و مناعت طبع می‌خواند:

«بمیرای حکیم از چنین زندگانی

کزین زندگانی چو مردی بمانی  
برین خاکدان پر از گرگ تاکی  
کسی چون سگان رایگان پاسبانی

ازین زندگی زندگانی نخیزد  
که گرگت و ناپذزگران سبانی»<sup>(۱۵)</sup>

«نظامی گنجوی» شاعر سخنور قرن ششم هجری نیز در آثار خود، آزادگی و شرف را می‌ستاید و مبارزه با ستمکاران را امری ضروری می‌شمارد:

«باین طلب خسان چه باسی

دست خوش ناکسان چه باسی  
گردن چه نهی به هر قفایی  
راضی چه شوی به هر جفایی

چون کوه بلند پستی‌ای کن  
با نرم جهان درشتی‌ای کن

با نرم جهان درشتی‌ای کن

با نرم جهان درشتی‌ای کن

با نرم جهان درشتی‌ای کن

با نرم جهان درشتی‌ای کن

با نرم جهان درشتی‌ای کن

خواری، خلیل درونی آرد  
بیدادکنسی زیونی آرد  
می باش چو خار، حربه بر دوش  
نا خرمن گل گشی در آغوش  
بیروسنکن است حیف و بسداد  
از حیف بمیرد آدمیزاده» (۱۶)

«شیخ اجل سعدی» یکی از معدود شاعران و نویسندگانی است که مسایل اجتماعی زمان خویش را با بیانی زیبا تصویر کرده است. خوشبختانه دیدگاههای اجتماعی سعدی کم نیست. او در قطعه معروف «بنی آدم اعضای یکدیگرند»، به اتحاد مردم یک جامعه که باید در دشواریها و سختیهای زندگی یار یکدیگر باشند، اشاره می کند.

حکایت «جدال سعدی با مدعی» اختلاف طبقاتی و مفاسد ناشی از آن را نشان می دهد.

«... اغلب تهیدستان دامن عصمت در معصیت می آلابند و گرسنگان نان ربایند».

در آثار سعدی چه منظوم و چه منثور، از یک جامعه طبقاتی متشکل از ستمگران و ستمکنان، گرسنگان و سیران سخن به میان آمده است. مظالم و مفاسد حکمرانان زمان و دردهای اجتماعی با سیوه ای بسیار غالی در این آثار مورد بررسی قرار گرفته است.

«گلستان» سعدی حاصل دریافت و برخوردی با گوناگون مردمی اندیشه ور است با دنیا و مسایل و دشواریهای حیات انسان» (۱۷)

وی در باره «یکی از ملوک بی انصاف» می نویسد:  
«یکی از ملوک بی انصاف پارسایی را پرسید: از عبادتها کدام فاضلتر است؟  
گفت: ترا خواب نیمروز تا در آن یک نفس خلق را نیازاری!

ظالمی را خفته دیدم نیمروز  
گفتم این فتنه است خوابش برده به  
وانکه خوابش بهتر از بیداریست  
انچنان بدزندگانی مرده به» (۱۸)

در آثار منثور و منظوم فارسی، سیاست کلی حکام و سلاطین و عوامل آنان در امر گرفتن خراج و مالیات نشان داده شده است. بیان چنین واقعیتی پایگاه اجتماعی مردم آن روزگار را روشن می کند. به این حکایت سعدی توجه کنیم:

ذوالنون مصری پادشاهی را گفت: شنیدم فلان  
عامل را که فرستاده ای به فلان ولایت، بر رعیت  
درازدستی می کند و ظلم روا می دارد. گفت: «روزی  
سزای او بدهم». گفت: یلی روزی سزای او بدهی  
که مال از رعیت تمام شده باشد.

سپس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در  
خزینة نهی، درویش و رعیت را چه سود؟ پادشاه  
خجل گشت و دفع حضرت عامل بفرمود درحال» (۱۹)

به نظر سعدی وظیفه دولت در مورد مصرف مالیات و خراجی که مردم می پرداختند، ساختن «عمارت، جسر و مسجد و خانقاه و چاهها بر سر راههاست». و نیز معتقد است که اگر عامل و ماموری بر مردم ستم روا داشت، باید او را مجازات کرد و آنچه به زور گرفته، از او باز ستاند و به مردم غارت شده داد... والا «اگر به زجر و مصادره از وی ستانی و در خزانه نهی، رعیت درویش را چه سود؟»

«سلطان گدا طبع آنکه طمع در مال رعیت درویش کند» (۲۰)

و «پادشاهی که عدل نکند و نیک نامی توقع دارد، بدان ماند که جو همی کارد و امید گندم دارد، بجز مالیاتها و عوارض عادی، مالیاتهای جدیدی را به نحوی بر مردم بی پناه تحمیل می کردند که بیشتر به غارتگری شباهت داشت.

«امیر نیشابوری وقت بر اهل شهر خود خشم گرفت، بفرمود تا نیزه در زمین زدند. آن گاه سوگند یاد کرد که چندان درم خواهم که بیارید که این نیزه در زیر آن بنهان شود. و اگر نه - شما را بکشم و آتش در شهر زنم. خلق متحیر شدند. هرچه شفاعت کردند، هیچ در نگرفت. یک هفته مهلت خواستند و به نزدیک شیخ «عثمان هندو» آمدند و قصه با او بگفتند و از او دعای فرج خواستند». خوشبختانه قبل از پایان مهلت امیر به دست غلامان کشته شد» (۲۱)

«امام محمدزالی»، فیلسوف و فقیه و متکلم بزرگ قرن ششم در «نصیحة الملوك»، برای آنکه تا حدی از مظالم حکام و فرمانروایان جلوگیری شود، پیشنهاد می کند که سلطان «آسان حجاب» باشد، یعنی ارباب رجوع به آسانی بتوانند او را ببینند و مشکلات خود را مطرح کنند. وی ضمناً پادشاهان را از تحمیل هرگونه مالیات غیر عادلانه بر مردم برحذر می دارد و می گوید که این کار بدان می ماند که «کسی بنیان دیوار بکند،

بعضی شاعران و نویسندگان قرن های چهارم تا هشتم هجری، بی آن که راه حلی برای رفع تبعیض و ستمهای روزگار خویش ارائه کنند، به اصول و نظام ظالمانه اقتصادی - اجتماعی عصر خود اعتراض کرده اند.

تروهنوز خشک نشده سردیوار برنهد، نه سرماند و نه بن» (۲۲)

«خواجه نظام الملک طوسی» وزیر دانشمند و با تدبیر دولت سلجوقی، بنیان مملکت داری را بر عدل و دادگستری استوار می داند و این نکته را بارها به صورت های گوناگون گوشزد می کند. وی صلاح لشکر و رعیت را به عدل و احسان می بیند و معتقد است که «ملک با کفر بیاید و با ستم و ظلم نیاید» (۲۳)

خواجه نظام الملک برای استقرار عدالت در مملکت، به وظایف همه ماموران حکومت توجه دارد و در باب نظر خود را بیان می کند. عاملان یعنی مأموران وصول عواید دولت، باید با مردم به نیکویی رفتار کنند و «جز مال حق نستانند و آن نیز به مدارا و مجاملت» و در موقع برداشت محصول تا مردم مستأصل و آواره نشوند و اگر عاملی جز این رفتار کند، باید او را «به کسان شایسته بدل کنند و اگر از رعیت چیزی زیادت سنده باشد، از وی بازستانند و به رعیت بازدهند... و او را معزول کنند و نیز عمل فرمایند تا دیگران عبرت گیرند» (۲۴)

نظام ظالمانه حاکم بر جامعه آن دوران، تفاوتها و اختلافات چشمگیری را بین مردم و طبقات ممتاز، به وجود آورده بود. رعیت را «رماهی» می دانستند که تعهد آن با پادشاه است و یا آنکه: «بدانکه رعیت عیال خدایند و هرکه رعیت را برنجاند، خدای را آزرده

است» (۲۵)

پادشاه و عواملشان به راستی چنین معتقد بودند که «دخل پادشاه از رعیت حاصل می شود»

و چون رعیت بیچاره یارای پرداخت دخل پادشاه را نداشت، هنگامی که لب به اعتراض می گشود، به زندان و مجازاتهای سخت محکوم می شد.

انوشیروان هنگامی که می خواست «خراج ولایتها» را معلوم کند، طبقات مختلف اجتماعی را دعوت کرد و از آنها خواست که نظر و عقیده خود را در باره خراج بگویند:

«پس مردی از میان مردمان برخاست، نه از مهتران و کس او را نشناخت و گفت: ای ملک خراج چیزی جاودانه بود و باقی ماند و مردم فانی شوند و چیزی باقی بر فانی نتوان نهادن، بر زمین آبادان خراج نهی فردا از پس آن زمانه، آن زمین ویران شود و آن خراج بماند و بر مردمی خراج نهی و بمیرد و آن خراج بر زمینها خراب و بر فرزندان وی بماند» (۲۶)

انوشیروان عادل (!) از اظهار نظر آن مرد خشمگین شده و می پرسد: «از کدام گروهی؟ گفت: از دبیرانم. گفت: دبیران فضول باشند و فرمود: دوات بر سر او زدند تا بمیرد»

«... و «هریکی با دوات او را می زدند، تا بمرد» (۲۷)

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار!!...  
مجازات کشته شدن به خاطر یک اظهار نظر نه تنها اجرا می شد، بلکه گاهی به دستور شاه، خاطی را به زندان می افکندند.

در آثار منظوم و منثور فارسی، مشخصات زندانها و کیفرهایی، که در حق زندانیان اعمال می شد، به خوبی تصویر شده است.

در داستان «بیزن و میزیه»، فردوسی وضع ظاهری یک زندانی را چنین بیان می کند:  
«فروهشت رستم به زندان کمند

بر آوردش از چاه با پای بند  
برهنه تن و موی و ناخن دراز

گدازنده از درد و رنج و نیاز»

«خواجه احمد حسن میمندی» وزیر سلطان محمود پس از سالها وزارت به دستور سلطان غزنوی در قلعه «کالتجر» محبوس بود، ولی پس از مرگ محمود پسرش مسعود، او را از زندان آزاد کرد و به مسند وزارت نشاند. «فرخی سیستانی» شاعر درباری ضمن وصف او، به طور غیر مستقیم وضعیت زندانی را به اطلاع خواننده می رساند:

«بودن تو به حصار اندر، چاه تو نبرد  
آن نه چاهی ست که تاحشر پذیرد نسیان

شیر هم شیر بود گرچه به زنجیر بود  
نبرد بند و قلاده سرف سیر ریان

باز هم باز بود ورچه که او بسته بود  
شرف بازی از باز فکندس نتوان»

از فضای کلام شاعران و نویسندگان بر می آید که معمولاً به خوراک و پوشاک زندانیان توجه نمی شد و غالباً برای جلوگیری از فرار، پای آنها را به زنجیر می بستند.

حبسیات «مسعود سعدسلیمان» شاعر خوش قریحه ایران در نیمه دوم قرن پنجم و آغاز قرن ششم هجری ویژگیها و شرایط دشوار زندگی در زندانهای نظام

استیدادی را با مهارت کامل بیان می‌کند.

او که در روزگار جوانی به کارهای دیوانی اشتغال داشت و شاعری سخنور و «زبان‌آور» بود، مورد بخل و حسد رقیبانش قرار گرفت تا آنجا که روانه زندان شد و سالیانی چند در زندان گذرانید.

مسعود سعد حتی علت زندانی شدن خود را نمی‌داند و می‌پرسد:

«محبوس چرا شدم، نمی‌دانم

دانم که نه دزدم و نه عیارم

نز هیچ عمل نواله‌ای خوردم

نز هیچ قباله باقی‌ای دارم» (۲۸)  
همچنین حبسیات «خاقانی» که به سبب سعایت بدخواهان و تنگ نظری‌شان مورد بی‌مهری پادشاهان «شیروان» قرار گرفته بود، شیوه مجازات و طرز زندگی بزهکاران در زندان را نشان می‌دهد:

«غصه بر هر دلی که کار کند

آب چشم آتشین نثار کند

بر دو بایم فلک ز آهن‌ها

حلقه‌ها چون دهان مار کند

این دهنهای تنگ بی‌دندان

بر دو ساق من آن شعار کند

که به دندان بی‌دهان همه سال

آره با ساق میوه‌دار کند» (۲۹)  
با مطالعه حبسیات مسعود سعد سلمان و خاقانی، معلوم می‌شود که زندانیان اغلب روی خاک و شن و یا روی حصیر می‌خوابیده‌اند و به دست و پای آنان غل و زنجیر بسته می‌شده و شب هنگام حتی از شمع و چراغ نیز محروم بوده‌اند:

«سقف زندان من سیاه شبی است

که دو دیده به دوده انبازد

روز، هر کسی که روزتش بیند

اختری سخت خرد پندارد» (۳۰)

\*\*\*

«در این حصار خفتن من هست بر حصیر

چو بر حصیر گویم، خود هست بر حصار

در هر دو دست رشته بند است چون عنان

بر هر دو پای حلقه کند است چون رکاب» (۳۱)

مسعود سعد با سرودن «حبسیات» زخمهای عمیق اجتماعی دوره خود را نشان می‌دهد. به قول «نظامی عروضی» نویسنده کتاب «چهارمقاله»: «اصحاب انصاف دانند که حبسیات مسعود در علو به چه درجه است و در فصاحت به چه پایه بود. وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم. موی بر اندام من برپای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود» (۳۲)

«هفت سالم بسود سود و دهک

پس از آن سه سال قلعه نای

بند بر پای من چو مار دو سر

من بر او مانده همچو مار افسای

ناخن از رنج حبس روی خراش

دیده از درد بند خون بالای» (۳۳)

(سود و دهک و نای، نام سه قلعه در هند است که مسعود سعد سلمان در آنها زندانی بوده است). گاهی زندانی از مراقبت دائمی نگاهبان شکوه می‌کند و می‌گوید:

«در هر حبس و بند نیز ندارندم استوار  
تا گرد من نباشد ده تن نگاهبان

هر ده نشسته بر در و بر بام «سجن من»  
با یکدیگر دمام گویند هر زمان:

خیزید و بنگرید مبادا به جادویی

او از شکاف روزن پرد به آسمان!» (۳۴)  
سعدی خطاب به پادشاه می‌نویسد: «در هر دو سه ماه شهنه زندان را بفرماید به غوص احوال زندانیان کردن، تا بی‌گناهان را خلاص دهد و گناه کوچک را پس از چند روزی ببخشد. و زندان قاضی را همچنین نظر نماید.» (۳۵)

یکی دیگر از مسایل اجتماعی و نکته پایانی این گفتار، وضع دهقانان و کشاورزان در جامعه استیدادی آن دوران است.

با همه ستایش از پیشه و پیشه‌وری در ادب فارسی، دهقان و کشاورز در تنگنای معیشت به سر می‌برده است و همواره دستخوش ستمها، حق‌کشیها و بی‌رحمیها بوده است. مهمتر آنکه در دستگاه زورگویان زمانه، بیگاری برای دهقان و دیگر افراد زحمتکش امری عادی تلقی می‌شد. در آثار کهن فارسی، واژه‌های «مجرک» و «رایگان» به معنی بیگاری و کار مجانی به کار رفته است:

ابوشکور بلخی گوید:

«جنین گفت هارون مرا روز مرگ

مفرمای هیچ آدمی را مجرک»

«ابوالحسن شهید بلخی»، گوید:

«اگر بگروی توبه روز حساب

مفرمای درویش را رایگان»

شاعر دقیق و نکته‌سنج قرن هشتم هجری «اوحدی مراغه‌ای» در «جام جم» توصیفی بسیار واقع‌گرایانه از زندگی دهقانان زمان خویش به دست می‌دهد که در ادبیات فارسی کمتر به چشم می‌خورد. این توصیف شاعرانه، دورنمای غمبار زندگی دهقانان و کشاورزان در روزگار قدیم است:

«گوشت، دهقان به هر دو ماه خورد

مرغ بریان، چریک شاه خورد

دست دهقان چو چرم گشته زکار

دهخدا، دست نرم برده که: آر!

چو خوری تو زد ستواره او

نظری کن به دست باره او:

دو سه درویش رفته در دره

بی گوساله و بز و بره

شب فغانی که گرگ میش ببرد

روز آهی که دزد خیش ببرد

تو پر از باد کرده بشم بروت

که کی آرد شبان بنیر و قوروت

چند در قهر دیگران کوشی؟

بهر خود شیر دیگران نوشی؟»

پی‌نویس‌ها:

- ۱. شاهنامه فردوسی - زیر نظری. ای. برتلس - مسکو - انتشارات دانش.
- ۲. همان ماخذ. آهو = عیب (فرهنگ معین).
- ۳. تاریخ ادبیات در ایران - ج اول - تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا - تهران - ابن سینا.

۴. دیوان عسجدی مروزی - به تصحیح شهاب طاهری - ابن سینا.

۵. دیوان ناصر خسرو - به تصحیح زین‌العابدین شریف صفوی.

۶. دیوان فرخی سیستانی - چاپ دوم - با مقدمه و به تصحیح دبیر سیاقی.

۷. دیوان عبدالواسع جبلی به تصحیح دکتر ذبیح‌الله صفا - دانشگاه تهران.

۸. به نقل از «نه شرقی، نه غربی، انسانی» - زبان و فرهنگ ایران - دکتر عبدالحسین زرین کوب.

۹. تاریخ ادبیات در ایران - ج سوم - ذبیح‌الله صفا - ابن سینا.

۱۰. رجوع کنید به دیوان خواجه کرمانی به اهتمام و تصحیح سهیلی خوانساری و نیز به کلیات عبید زاکانی به تصحیح و مقدمه عباس اقبال آشتیانی.

۱۱. به نقل از تاریخ ادبیات در ایران - ج سوم - دکتر صفا - ابن سینا دستور = وزیر، مستوفی = محاسب عواید مالیاتی (فرهنگ معین).

۱۲ و ۱۳ و ۱۴. همان ماخذ

کلف - کک مک روی صورت (فرهنگ معین).

۱۵. دیوان سنایی به اهتمام مدرس رضوی.

۱۶. کلیات نظامی گنجوی به اهتمام وحید دستگردی.

حیف = ستم و ظلم (فرهنگ معین).

۱۷. دیداری با اهل قلم - ج اول - دکتر غلامحسین یوسفی - دانشگاه فردوسی مشهد شماره ۵۳.

۱۸. کلیات سعدی - محمد علی فروغی - موسس انتشارات امیرکبیر.

۱۹ و ۲۰. همان ماخذ.

۲۱. نسخه خطی «زادالمقویین» تألیف «محمد بن محمد بن نصر» از آثار قرن هفتم هجری - به نقل از تاریخ اجتماعی راوندی. ج ۴ - انتشارات امیرکبیر.

۲۲. نصیحة الملوك غزالی طوسی - به تصحیح و حاشیه جلال همایی.

۲۳ و ۲۴. دیداری با اهل قلم - ج اول - دکتر غلامحسین یوسفی - دانشگاه فردوسی مشهد.

۲۵. قابوسنامه به تصحیح و مقدمه دکتر اسلامی ندوشن.

۲۶ و ۲۷. ترجمه تاریخ طبری با مقدمه و حواشی دکتر محمد جواد مشکور - چاپ تهران.

۲۸. دیوان مسعود سعد سلمان، به تصحیح رشید یاسمی.

۲۹. دیوان خاقانی با تصحیح و مقدمه و تعلیقات دکتر ضیاءالدین سجادی - شعار = نشانه (فرهنگ معین).

۳۰. دیوان مسعود سعد سلمان - به تصحیح رشید یاسمی.

۳۱. چهار مقاله نظامی عروضی چاپ بریل لیدن.

۳۲. دیوان مسعود سعد سلمان - به تصحیح رشید یاسمی.

۳۳ و ۳۴. همان ماخذ.

۳۵. کلیات سعدی - محمد علی فروغی - انتشارات امیرکبیر.